

دکتر پرویز آموزگار

از گروه آموزشی زبان و ادبیات انگلیسی

## فلسفه فکری شکسپیر

### واستنتاجهای اجتماعی او در مکبث

«شکسپیر انسانی است که به اندیشیدن می‌ارزد. شکسپیر سازنده اندیشه‌هاست راه شناسی است که پرسشهای ناشناخته انسانی پاسخ می‌گوید و خلاق پرسشهای پیچیده‌ای است که راه بسوی حل مشکلات گنگ و تازه‌ای می‌گشاید. در آثار او نه تنها تاریخ زندگی مردمی که سالها پیش مرده‌اند به چشم می‌خورد بلکه رابطه جاویدان افکاری که می‌میرند تا فکری را متولد سازند بروشنی در چشم هر خواننده با احساسی جان می‌گیرد. *مجموعه مقالات فرهنگی*

تراژدی مکبث اثر جاودان شکسپیر تنها یک اثر شاعرانه نیست، فلسفه‌ای است که باشعردرمی‌آمیزد. مکبث خلاقیت جاودانه‌ای دارد که هر روز نقش کهنه خود را بر هر چه رنگ تازگی دارد تحمیل می‌کند. هنوز دنیا پس از چهار قرن مکبث را بر صحنه پر جلال ترین تأثیرها و سینماها بجان می‌پذیرد. تا از این اثر جادویی همان تأثیری را دریابد که از قدرت بی‌پایان و جهانگیر انگلیس دریافته است.

شکسپیر بیش از آنچه به انگلستان تعلق داشته باشد، به همه بشریت متعلق است.

علاقه‌او به بشریت مانند علاقه‌ای است که حافظ به انسانیت دارد یا سعدی از آن حمایت میکند . بنابراین آشنائی ادب‌شناسان ایران با آثار جاویدان ادب انگلیس جز از طریق آشنائی باشکسپیر راه کمال نخواهد پیمود و شاید بتوان ادعا کرد که با شناسائی شکسپیر ادب انگلیس قابل شناسائی است .

مقدمه کوتاهی را که آغاز کرده‌ام با ذکر این نکته پایان می‌برم که برای نویسنده آن یک امید باقی است:

امیدی که هر روز دنیا بهتر احساس می‌کند که باید یکدیگر را بهتر فهمید . و راهی جز از طریق شناسائی کسانی که سازنده ملتی هستند برای ملت دیگر وجود ندارد .

شکسپیر از سازندگان مردم انگلیس و از کسانی است که تأثیرشان بر هستی جهان آشکار و پیداست .

آیا شکسپیر شاعری است که فقط آزمایش گنگ و ناشناسی را ابلاغ میکند ؟

آیا فیلسوفی است که درباره نظریه فلسفی خود تردید دارد ؟

آیا فلسفه فکری خود را فتح کرده است ؟

آیا شکسپیر در مکتب تماشاچی بینائی است که ورای شخصیت‌هائی که خلق

میکند یکبار دیگر فلسفه ناشناس خود را می‌آزماید و با آن آشنا می‌شود ؟ یا هیچیک

از اینها نیست . ناآشنائی است که ناآشنا بدنی می‌آید و ناآشنا می‌میرد . تنهاروشنی

نهان یاب قرون او را پس از سالها به انسانها نشان میدهد .

یا هنرمند بزرگی است که بینش انسانهای چهارصدسال بعد از خود را فریب

میدهد ؟

آیا شکسپیر در شخصیت حیوانی خود و شخصیت اجتماعی و ایده‌آلی خود گاهی

شاعر و گاهی فیلسوف است . یا شخصیتی است مرکب . گاهی شاعر است و فیلسوف

یا فیلسوفانه می‌اندیشد و شاعرانه می‌گوید و یا شاعرانه می‌اندیشد و فیلسوفانه

می‌گوید .

بررسی ما از مکبث این شناسائی را از ابهام به یقین خواهد کشانید ولی پیشاپیش باید اعتراف کنم که قصد من از یقین «یقین شخصی» است یقینی که در چهار چوب دید اختصاصی من قابل شناسائی است نه در واقعیت علم محض .

شکسپیر نمی تواند شاعری باشد که فقط آزمایش گنگ و ناشناسی را ابلاغ کند زیرا در آن مرحله نمیتوانست «مکبث» را به اراده خود بیافریند و او را رشد دهد . مکبث زائیده تصادف نیست . هستی همه قهرمانان بزرگ شکسپیر رایک شناسائی پیش بینی شده ترقی میدهد و تصادف در انگیزه های رشد نمایشنامه دیده نمی شود . نمایشنامه نویس بازندگی و سرنوشت شخصیت های نمایشنامه خود کاملاً آشناست . آنچه می خواهد در مکبث بسنجد میزان تلخی کشنده ای است که مکبث در لحظه تسلیم خود می مکد و شاید اصلی ترین علت نوشتن این نمایشنامه مضمضه کردن تلخی تسلیم محض در برابر جبر پس از کشمکشی آگاهانه باشد . پس شکسپیر شاعری است آشنا . چه را می شناسد گفتگو خواهیم کرد .

بی تردید شکسپیر فیلسوف بمعنی واقعی کلمه نیست اما با فلسفه شاعرانه ای آشناست . زیرا تاریکی اصلی ترین خاصیت فیلسوف را که اندیشه ابهام آلود اوست باروشنائی یقین می آمیزد و درباره جبر و سرنوشت شخصیت های خود قضاوت می کند . فیلسوفی که در مرز ابهام آلود تاریکی بطرف یک حقیقت ناشناس پیش می رود هرگز صراحت آمیخته به یقین شکسپیر را ندارد . فلسفه نمیتواند به صراحت تسلیم مکبث در مقابل جبر بیاندیشد و شکسپیر وقتی قسمت سوم شخصیت مکبث را می آفریند پیشاپیش ، او را محکوم سرنوشت خود می سازد . تنها داستان را پیش میراند تا آخرین صحنه تسلیم را یکبار دیگر تماشا کند .

اما در اینکه شکسپیر فلسفه فکری خود را فتح کرده است تردیدی نیست . غرور آمیخته به شناسائی فتح کننده ای در تسلیم مکبث بچشم می خورد جایی که می گوید :

« تنها کسی که از مادر زاده نشده نباشد مرا واداره تسلیم خواهد کرد . »

وبعد اراده شناخته شکسپیر چنین شخصیت غیرعادی رامی آفریند که به زندگی مکبث پایان می بخشد. درحالی که مکبث با غرور و سربلندی به تقدیر می خندد شکسپیر مکدافی را خلق می کند که از پهلوی دنیا آمده است.

شکسپیر مانند نمایشنامه نویسهای دیگر تماشاچی صحنه هائی است که خلق می کند اما فرق او با بسیاری از آفرینندگان نمایش در این واقعیت است که شکسپیر از نمایش خود تنها مانند شاعری فیلسوف نتیجه می گیرد. او پیشاپیش، حقیقتی را که بیننده اعتراف خواهد کرد در اندیشه اومی آفریند و همین هنر بزرگ روانی اوست که به آثارش رنگ ابدیت می بخشد. شاید بتوان ادعا کرد که دلهره شکست هرگز شکسپیر را آزار نداده و شاید تنها اوست که پس از پایان هر نمایشنامه بفکر کوچکترین تغییری در نمایش خود نبوده است.

بنابراین ناآشنائی صفتی نیست که موصوف آن شاعر چیره دست و ریزه یاب انگلیسی باشد. اما هرگز نمیتوان گفت که ادب امروز او را بهتر از دوران هستی خود او نشناخته است. ناشناسی منسوب به کسی که هستی را می شناسد نمیتواند باشد. تنها همه شناسائی ها در برزندگی قرون و اعصار است. او آشناست. اما فردا با او آشنا تر است زیرا که آشنائی رسالت قطعی فرد است و شکسپیر پدیده ای است که بی تردید باید فرد او را بهتر بشناسد، کسی که دیروز را شناساند.

شاید شاعرانه ترین تصور درباره شاعری که با فلسفه هستی آشناست جز این نباشد که او را فریبکاری هنرمند شناخت. فریبکاری که قرون و اعصار را می فریبد و تنها فریب او اینست که آشنائی است که همه را با خود ناشناس می گذارد و تا ناشناس است آشنای همه آشناهاست.

**هر کسی ، از ظن خود شاید یار من**

**از درون من نجست اسرار من**

اعتراف باید کرد که شاعر عالیقدر انگلیسی کمتر از مولوی شاعر جامعه شناس ما به ناشناس ماندن خود ایمان دارد.

شگرفی داستان اینجاست که کسی که هنوز تاریخ او را به صراحت نمی‌شناسد کم‌ادعای ناشناسی میکند و بیشتر در صحنه‌های شورانگیز خود را می‌شناساند. دیگر ادعایی کند که هر کسی در چهارچوب حدس و گمان خود او را می‌شناسد. شکسپیر را در آثارش می‌توان همان که هست دید و شناخت. ایمانی که به تأثیر شناخته‌شده هنر خود دارد، ایمانی کسه به فتح فلسفه فکری خود دارد با وجرات شناسائی می‌بخشد. شاید بتوان گفت که شکسپیر در چهارچوب اجتماع، خود را کم می‌کند تا در قالب نمایشنامه‌های خود شناخته‌شود. اما نمیتوان پذیرفت که او آگاهانه بینش انسانی را فریب داده است زیرا که بخوبی خود را در هیئتی که خالق می‌کند نشان می‌دهد. اما باید قبول کرد که بینش انسانی حق دارد همیشه به تلاش برخیزد تا صحنه‌های تاریکی از هستی او را که شاید خود او هم نمی‌شناخت بشناسد. زیرا شکسپیر را نمی‌توان بعنوان یک فرد دید و شناخت او پدیده‌ای اجتماعی - پدیده‌ای متعلق به جامعه انسانی است که منشاء مسائل مؤثر اجتماعی و فرهنگی بوده است. پس او را باید در اجتماع فرهنگ زمان او و اعصار بعد نیز جستجو کرد.

آنچه در مکتب میتوان شناخت شکسپیر شاعری است که فیلسوفانه می‌اندیشد ولی شاعرانه می‌گوید نه آنکه شاعرانه بیاندیشد و فیلسوفانه بگوید اگرچه شناخت عمیق فلسفی او جای تردید باقی نمی‌گذارد و تراژدی هملت او بهترین و صریح‌ترین نمونه است. اما آنچه بطور قطع و یقین باید گفت این است که شکسپیر شاعری است که شاعرانه به فلسفه فکری خود قالب می‌دهد و تفاهم فلسفی خود را شاعرانه ابلاغ میکند. زیرا نمیتوان آنچه را که شعر می‌شناسد جز با زبان شعر گفت و هرچه را احساس می‌پذیرد جز به احساس سپرد.

حال باید دید فلسفه فکری شکسپیر در مکتب واپسته به کدام دسته از علل اجتماعی زمان اوست و نظریات اخلاقی شخصیت‌های نمایشنامه، زائیده چه دسته از قراردادها و روابط انسان‌های همزیست شکسپیر است و بالاخره استنتاج‌های اجتماعی او به نفع کدام دسته از دسته‌های سیاسی عصر اوست.

اعتقاد به جبر اساس تفکر فلسفی شکسپیر است که شخصیت‌های خود را به اختیار می‌آفریند و به اجبار در پایان وادار به تسلیم می‌کند. حدود جبر و اختیار در نمایشنامه مکبث بازیابی فراوان نقاشی می‌شود و بالذت بیحد تماشا می‌گردد. راز گیرائی «مکبث» در این است که هر بیننده مانند مکبث-قهرمان داستان - یکبار با سرنوشت آشنا می‌شود. سرنوشتی که نیمی به نفع انسان، شیرین و نیمی بضرر او تلخ است. شکسپیر با آفرینش مکبث مجال میدهد تا یکبار جبر و اختیار را در قالب خلق شده‌ای نیمه‌مختار و نیمه‌مجبور تماشا کنیم.

می‌توان سؤال کرد که آیا نمایشنامه مکبث و دیگر تراژدی‌های شکسپیر تا چه حد توانستند اعتقاد مردم را به جبر انزون کنند و یا به اختیار افزایش دهند. اما آنچه در اینجا مورد بحث ماست اینست که جبر و اختیار زائیده کدام عامل اجتماعی دوران نویسنده مکبث است.

کلیسا در ترس و دلهره‌ای زندگی میکند که شاعر چیره‌دست بهتر از دیگران آن را می‌فهمد و مرگ - این سرنوشت محتمل - که همه لذت‌های زندگی را در آستانه درک بکام خود می‌کشد قسمتی از فلسفه فکری او را می‌سازد.

قبلاً گفتیم: شکسپیر شاعری است که فیلسوفانه می‌اندیشد و شاعرانه می‌گوید بنابراین فلسفه‌ای که شاعری بیان می‌دهد جز این نخواهد بود که جبر را با یک اختیار شاعرانه بیامیزد و مکبث را خلق کند. مکبثی که میتواند به اراده خود سه شخصیت متمایز تحصیل کند و در هر یک جبر را به محک آزمایش تازه‌ای بکشد.

فلسفه فکری شکسپیر تحت تأثیر محیط اجتماعی دوران او و دو مظهر مشخص آن یعنی مسیحیت و شعر قرار دارد یا صریح‌تر بگوئیم شعری که در خدمت دین مسیح است. در مکبث، کلیسا به ظاهر گم می‌شود اما خدا نیرومندتر از کلیسا با هزاران تجلی جلوه می‌کند و شکسپیر شاعر چیره‌دست را و امیدارد تا قسمتی از اعتقادات کلیسا را رد کند. چرا؟

دوران شکسپیر دورانی است که انگلستان بپا خاسته بیش از هر زمان دیگر

به فکر ایجاد مذهبی است انگلیسی، یا حداقل در حال سازمان دادن کلیسایی است که جدا از کلیسای رم مسیحیت را باسنن انگلیسی پیامیزد. در این ساختن شاعر بزرگ انگلیسی سهیم است. شاعرانه جبر مذهبی کایسای قدیم را که در آن خدا عامل مداخله در سرنوشت بشر است و مسیح و کشیش های مسیحی شفیعند، به آزادی بیشتر - که مکبث از خود بروز میدهد - تبدیل می کند. زیرا انگلستان در این تاریخ در حال تکوین و گسترش آزادیهای فردی است. بورژوازی، بازار آزاد - دین آزاد - اعتقاد آزاد و سیاست آزاد می خواهد. وقتی این اعتقاد تأیید می گردد که بدانیم در دوران او، عمال کلیسا می کوشند تا مبانی مذهب مسیح را با فلسفه ارسطو وفق دهند و شکسپیر که نمیتوانست از محیط اجتماعی و تأثرات دورانی خود کنار بماند ناگزیر بود فلسفه ای را که محیط می خواهد تبلیغ کند و در این دوران آنچه انگلستان می اندیشید آزادی بود - اگرچه آزادی در برابر جبر مطلق فلسفه یا کلیسا باشد.

نظریه های اخلاقی شکسپیر نیز همانند فلسفه فکری او جدا از قراردادها و روابط انسانهای همزیست او نیست. در مکبث نیکوکاری تبلیغ می شود. آدم بد کار سرنوشتی زشت و دردناک می یابد. غرور بیش از حد مایه نابودی است. خودخواهی انسان را به هلاکت می کشد. زن مکبث فریبکاری است جادوگر که فدای بد طینتی خود می شود. جادو وجود دارد. جادوگر آینده را می شناسد. مکداف تسلیم خودخواهی نمی شود اگرچه خانواده او نابود می گردد مع هذا جنگیدن علیه ستم را افتخار میداند. زور و قساوت زشت و دیکتاتوری مردود است. پادشاه کشتن گناهی است عظیم و بزرگ. تملق هنوز صفت اصلی دوران نیست. کشتن رفیق و شکستن پیمان آنقدر تنفرانگیز است که قاتل و شکننده پیمان را به کابوس می کشاند. دفاع از اصالت حکومتها، دفاع از وطن به حساب می آید. قهرمانی و دلیری اصلی ترین انگیزه خودخواهی است. ستایش نجات و وظیفه مردم دوران است. پادشاه، اصلی پرافتخار است. روابط سلطنت و مردم بر پایه صمیمیت استوار است و حقیقت و حق پرستی



خصیصه‌ای است که تبلیغ می‌گردد.

اگرچه باید گفت قسمتی از آنچه را که شکسپیر در مکبث عنوان میکند آرزوهائی باید شمرد که در دوران او وجود ندارد و نمیتوان همه آنچه را مکبث می‌شناسد خصوصیات دانست که در دوران زندگی شکسپیر وجود دارد ولی باید قبول کرد که روابط اجتماعی مکبث و شخصیت‌های نمایشنامه، نماینده روابط اجتماعی مردم انگلستان آن دوران است. مردمی که باشکست اسپانیا مفهوم آزادی و استقلال و برتری رادرك می‌کنند و در چنین دورانی حرکت خود را به خارج از جزیره انگلستان آغاز می‌کنند. بی‌شک در چنین دورانی رشد طبیعی یکدمسته از مردم موجب می‌گردد که دسته‌های نارس اجتماعی از لیبرالیسم بر ضد مسائل اجتماعی استفاده کنند و دور نیست که در این دوران، مردم دزد و بدکاره وجود داشته باشند. بی‌گمان در چنین مشخصاتی که هنوز روابط اصیل و پابرجا منعقد نگردیده است جادو سهم بزرگی دارد. جادو عاملی است که در چنین دوران‌هایی رشد و نمو میکند، دورانی که هنوز قرارداد های اجتماعی سد راه جادو نیستند. شاید سرنوشت دردناک مکبث سرنوشت اسپانیائی است که غرور فراوان او را محکوم میکند و شکسپیر به ملت انگلیس مجال میدهد با یادآوری شکست اسپانیا یکبار دیگر لذت اجتماعی استقلال را بچشد. احترام به سلطنت نیز لازمه چنین دورانی است زیرا ملت اگر وحدت ملی و شئون سلطنتی را محترم نشمارد بزودی استقلال و افتخار بازیافته را از دست خواهد داد.

احترام بقول و میثاق از مشخصات مردمی است که تازه از زیر یوغ گردن می‌کشند و اگر هم پیمان نمی‌شدند درست کردار فتح نمی‌کردند. فتح آنها ثمره اصیل و صحیح مبارزاتی است که کرده‌اند. مبارزه‌ای که در آن ملتی هم‌پیمان با خون خود عهدنامه افتخار و عظمت را می‌نویسد. کشتن پادشاه بی‌گمان زشت‌ترین و منفورترین پدیده اخلاقی این دوران باید بحساب آید زیرا اگر بنا باشد در چنین دورانی مقام سلطنت که تنها مقام ثابت و سمبل استقلال و ملت قومی است هر روز با کودتای سرداری درهم ریزد - پاسو و قصدی اساس آن را درهم بپاشد استقلال و قومیت فدا خواهد شد.



نیکو کاری اولین ثمره بورژوازی آزاد است. اگر کسی نیکو کار نباشد یا خود را به نیکو کاری عادت ندهد قادر نخواهد بود در خارج از انگلستان مردم را بانگلستان معتقد کند تا در سایه چنین اعتقادی آنچه را که انگلیس ندارد باین سرزمین سرازیر کند.

زن اگرچه هم‌شان مرد، چنانکه در مکبث پیداست، به فعالیت‌های اجتماعی دست می‌زند اما نقش او در دورانی که انگلستان به پامی خیزد نقشی است غیر مستقیم. نقشی که صرفاً باغواهی مرد منتهی می‌شود. نقشی که می‌تواند مرد را در راه خود پیش برد یا نابود کند. همان نقشی که مکبث از زن خود الهام گرفت.

نگارش مکبث در دورانی صورت گرفت که الیزابت با همه قدرت و توانائی بر انگلستان حکومت کرده بود و شاعری چیره دست چون شکسپیر در همان دیار از حمایت و علاقه او برخوردار بود. در انگلستانی که سنت‌های باستانی اصیل‌ترین اساس فکری ملت را بنابه مقتضیات خاص اجتماعی و جغرافیائی تشکیل می‌دهد اگر کسی علیه سنت‌های مقدس گذشته قیام کند نباید از طرف ملت انگلیس بلا جواب بماند. پیروزی ملکم MALCOLM و مکداف MACDUFF امید می‌آید است بزرگ که شکسپیر به مجاهدین فردای ضد ستم می‌دهد. پیروزی آن‌ها یک ارشاد بزرگ و قوی سیاسی است که اگر کسی از راه ستم حکومت انگلستان را بدست بگیرد باید همه نیروهای انسانی و آزاد در انگلستان علیه جبر و ستم اوقیام کنند. وقتی این ارشاد سیاسی عادت ثانوی ملت انگلیس می‌شود دیگر کسی در قرون اخیر بیاد ندارد که در انگلستان قیامی غیر معمول، سنن حکومتی را دگرگون سازد.

جائی که آزادی تجارت و آزادی فکری بیان تبلیغ می‌شود بی‌شک زور و تساوت زشت و ناپسند خواهد بود. زشتی زور، آزادی و سعادت مردم را درهم می‌پاشد. آزادی و زور هر دو یکجا جمع نمی‌شوند. جائی که زور باشد آزادی نیست و اگر آزادی باشد زور نیست.

تملق از عوامل فریبنده پیشرفت‌های بی‌بنیاد است. در حکومتی که استعداد

می تواند آزادانه رشد طبیعی خود را دنبال کند هنوز تملق صفت دوران نیست. تملق هائی که در مکبث گفته می شود تملقی است که بزودی منجر به عیب جوئی و سپس انتقاد شدید می شود. میتوان گفت سردارانی که به مکبث تملق می گویند سردارانی هستند که هنوز به بدی طینت و باطن او معتقد نیستند. اما تملقی که مکبث وزن او در شب جنایت به دانکن DUNCAN می گویند طبیعی نیست. نشان دهنده فطرتی است جانی، فطرتی که مرتکب جنایتی وحشیانه خواهد شد و با اعتقادش گسپیر چنین فطرتی در انگلستان محکوم به نیستی است قصدشاعر توانای انگلیس از ذکر تملق های مکبث نشان دادن روحیه ای است که باید در شخصیت نخست خود بمیرد تا شخصیت دوم خود را با اختیار بسازد.

در کشوری که قراردادهای اصيل آینده منعقد می شود شکستن پیمان یعنی مقدمه شکستن هر قرارداد اجتماعی. قراردادهای اجتماعی را حکومت هائی می شکنند که جز شکستن قرارداد راهی برای حفظ خود ندارند. انگلستان انقلاب فکری خود را در این دوران دنبال کرده بود و بنا بر این نمیتوانست عهد شکنی را که مقدمه شکستن بقیه قراردادهای اجتماعی است تجویز کند و مهمتر از آن ایجاد امنیت بود که ملت طرفدار آزادی تجارت باید معتقد به عهد و پیمان باشد. تنها اعتقاد به پیمان تاجر را در تجارت توفیق می بخشد و برای او اعتبار تجارتي تأمین میکند.

آنچه بطور کلی از نظر اجتماعی در مکبث محکوم می شود خود خواهی است. مبارزه علیه اصیلترین غریزه حیوانی نشان میدهد که قدرت قراردادهای اجتماعی به جنگ غرائز حیوانی میرود. شاعر انگلیسی با تأیید نیروهای ضد مکبث و نفی خود خواهی، طرفداری خود را از قراردادهای اجتماعی با ثبات می رساند.

زشتی کشتن رفیق و شکستن پیمان بعدی است که مکبث با همه غرور و شجاعت خود پس از قتل دانکن و بانگو BANQUO دچار کابوس وحشتناک می گردد. این کابوس در کشتن دانکن، بخصوص وقتی میهمان مکبث است، او را دچار حالتی شدیدتر می کند. شکسپیر با نمایش این حالت روانی به نفع نظریات اخلاقی خود صریحاً تبلیغ

می کند . بهتر بگویم شکسپیر بانسان دادن تحولات ناراحت کننده شدید روحی مکبث از نظریات اخلاقی خود دفاع میکند و برای کسی که بقراردادهای اجتماعی پیشنهادی او بی اعتنا باشد سرنوشتی نظیر سرنوشت مکبث پیش بینی می کند و مسلم است که این کیفیت تبلیغ، کیفیتی است غیر مستقیم و مؤثر .

وقتی آزادی بازیافته ، عزیز است هر چه هم شأن اوست باید عزیز باشد و برای حفظ استقلال لازم بشمار آید و مانند دفاع از وطن محسوب میشود . جز در سایه قهرمانی ها و دلیری ها استقلال مملکتی تأمین نشده است و جز در سایه قهرمانی آزادی بازیافته تضمین نمی گردد . بی جانیست که شکسپیر قهرمانی را چنان می ستاید که مقام سلطنت با همه عظمت های خود برای احترام به قهرمانی، خود را فراموش می کند و میهمانی قهرمان را افتخار می داند . نجابت که از خصوصیات یک ملت اصیل قهرمان است مانند خود قهرمانی در این دوران مورد ستایش است . پاداش اگر نباشد قهرمانی نیست و قهرمانی بی پاداش ادامه نخواهد یافت . پاداشی که دانکن به مکبث داد پاداشی است که بقول خود شاعر مانند پرندگان بال دارد و از بی آنکه لایق پاداش است پروازی کند . ترس با قهرمانی سازگار نیست . ترس در برابر ستایش قهرمانی محکوم است و با بنابر آنچه شکسپیر می گوید بددل و جبون است .

بار دیگر باید تأکید کرد که شکسپیر هنگام نگارش مکبث در شخصیت اجتماعی خود زندگی میکند و شخصیت حیوانی را خرد می کند و الا ترس اصلی ترین خاصیت ضروری دفاع از ذات است . ترس نشانه مدافعه انسان در برابر عواملی است که هستی او را تهدید می کنند . اما در اجتماع آن روز انگلستان اگر می ترسیدند می مردند نه افراد، بلکه اجتماع انگلستان و آنچه در دوران شکسپیر و یاه به جرأت می گویم در همه دورانها می ارزد، اجتماع است نه فرد فرد مردم آن .

قراردادهای تازه منعقد شده انگلیس در دوران الیزابت اول بین مقام سلطنت و مردم بر پایه ای استوار شد که همیشه بماند . این روابط در کیفیت برخورد و دانکن و سرباز مجروح کاملاً نقاشی شده است و مکبث درست قیافه مخالف قراردادهای اجتماعی است .

داستانسری انگلیس می‌خواهد نشان دهد که حقیقت‌طلبی شعاری است که آزادی را می‌سازد. آزادی فقط در سایه شناسائی روابط و حقوق دیگران بوجود می‌آید و حق چیزی جز این نیست که آزادی دیگران مال دیگران است و بی‌گمان آزادی خواه - حق جو و حقیقت خواه و آزاداندیش است.

\*\*

باین سؤال که استنتاجهای اجتماعی شکسپیر به نفع کدام دسته از دسته‌های سیاسی عصر اوست تا حدی پاسخ گفته شده است. پیداست که شکسپیر از گروه آزادی خواه انگلیس حمایت می‌کند.

شکستن سنت‌های ادبی نشان می‌دهد که شکسپیر به آنهایی که می‌خواهند انگلستان را در چهارچوب گذشته خود نگهدارند بی‌اعتقاد است. آزادی و دموکراسی را به همه چیز ترجیح می‌دهد و مسلم است که در چنین کیفیتی دربار با عظمت انگلستان را سمبل آزادی میدانند و دفاع از دربار و سلطنت را صمیمانه برعهده می‌گیرد.

مکبث در حقیقت تبلیغ نامه‌ای است به نفع مقام سلطنت و چیزی جز این نیست که سلطان کیست؟ دشمن سلطان کیست؟ رابطه مردم و پادشاه چیست؟ وظیفه مردم در برابر دشمن پادشاه کدام است؟

تزلزلی که سلطنت تازه بنیاد جیمز اول JAMES I پس از عظمت و قدرت الیزابت در خود می‌پرورد مایه تبلیغ نامه‌ای است که شاعر چیره دست برای علاج آن نمایشنامه می‌نویسد.

در تراژدی‌های شکسپیر پادشاه خائنانه کشته می‌شود در حالی که همه صفات انسانی آرامته است و سرانجام قاتل او کیفری مناسب با پادشاه کشتن می‌یابد. این حاصل دلهره‌ای است که جیمز جوان و تازه کار جای ملکه پر قدرت و کهنه کار انگلستان را می‌گیرد و چنین فکری به شاعری که مبلغ سنت‌های اجتماعی و سیاسی است منتقل می‌شود. شاعری که وظیفه دارد به نفع قدرتهائی که از او حمایت می‌کنند و او آنها را برای عقاید و افکار خود و قدرت مملکت خویش مفید میدانند تبلیغ کند.

برای همین است که شکسپیر در شخصیت های تاریخی مداخله میکند . مکبث تاریخ هرچه هست فقط بکار ته رنگ متن نقاشی خیال شاعر میآید و شاعر افسانه فلسفی خود را بر این بنیاد می گذارد . زیرا متن های تاریخی و شخصیت های تاریخی نیرومندی قبول دارند و با خود بار اطمینان و قبول می کشند . جایی که تاریخ بار می نهد حقیقت خانه می کند و کار شاعری که بنیاد اثر خود را بر پایه تاریخ می گذارد از نظر اثبات ایده فلسفی محکمتر و استوارتر است . تاریخ شاهد زنده ای است برای اثبات اعتقاد شاعر ، بشرطی که شاعر توانائی دستبرد در حقایق تاریخی را داشته باشد و این همان وظیفه ای است که شکسپیر در منتهی هنرمندی به پایان می برد .

جای بسی شگفتی است که ناآشنایان به خلاقیت و ابداع ، شکسپیر را در الهام از مسائل تاریخی و برداشت او از حقایق گذشته متهم به کم سوادی و بی اطلاعی می کنند . در حالی که دانستن تاریخ خود بهترین اطلاع است و استخدام تاریخ به نفع عقاید فلسفی کاری است که فقط از عهده مردانی چون شکسپیر ساخته است . مسلم است دیگران توانائی شناخت و درک چنین هنر بزرگی را نخواهند داشت . در ادب پارسی بیهقی هنرمند بزرگی است که فلسفه فکری خود را به داستان زنده و جاندار سلطنت سلطان محمود می آمیزد و مانند فیلسوفی توانا برای اثبات نظر فلسفی خود حقیقت تاریخ را با استخدام می گیرد .

همین است که در آغاز این سخن ادعا کردم شکسپیر فیلسوف بمعنی واقعی نیست اما با فلسفه ای شاعرانه آشناست او فلسفه فکری خود را فتح کرده است ، زیرا از هر نظر سازنده ای است که فردای اجتماع و ادب انگلیسی را می سازد و امروز بیش از آنکه بانگلستان تعلق داشته باشند بهممه بشریت متعلق است .



پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو فریښی  
پرتال جامع علومو انسانی